

مقدمه کتاب گزارشات نقض حقوق پیروان ادیان در ایران

در این مقدمه سعی شده ماده 18 اعلامیه جهانی حقوق بشر را با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و شرایط موجود پیروان سایر ادیان در ایران بررسی نمائیم. در ابتدا قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را در ارتباط با پیروان سایر ادیان را بررسی می‌کنیم.

اصل 1 قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

در اولین اصل قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌خوانیم (حکومت ایران جمهوری اسلامی است که ملت ایران بر اساس اعتقاد دیرینه اش به حکومت عدل و قرآن... رای مثبت داد) با توجه به پیش زمینه هایی که در تصویب نوع حکومت (جمهوری اسلامی) رخ داد و از آنجائیکه در سرزمین پهناور ایران تنها مسلمانان نیستند که زندگی می‌کنند در همان اولین اصل قانون اساسی مقدمه ای به اقلیت بردن و زمینه سازی جهت اعمال محدودیت نمایان است، یعنی اولین گام در نقض ماده 18 اعلامیه جهانی حقوق بشر در حیطه نظری است.

در واقع با گنجاندن این اصل و تاکید بر وجه اسلامی آن ستونی در حال افراشتن است که پایه ها و سقف های دیگر نیز میبایست حول همین محور به فراخور آن در آینده طراحی شوند .

ستونی که در حوزه عمل چون علل وجودی خود را به مرور زمان از دست داد و پیش زمینه های آن حذف شد، و مبنای درگیری صاحبان و متولیان قانون اساسی با خیل عظیم دارندگان اندیشه های غیر مسلمان و یا لائیک گردید، به همین علت نیز هر چه اصرار از سوی حکومت بر حفظ پسوند اسلامی اعمال شد با مخالفت بیشتر روبرو گردید و ابرام مخالفین بدیهی است که در سالهای اولیه نظام، به حذف آنان منجر شود که شد و طیف گسترده ای از دگر اندیشان دینی نظیر یهودیان ایران از بیم و

هراس، خاک میهن را ترک گفتند و یا بهاییان که به محاق سکوت نشستند و یا نیروهای لائیک که به شبکه های زیر زمینی مجدداً باز گشتند.

بند اول از اصل 2 قانون اساسی جمهوری اسلامی

در بند اول از اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی به جمله (خدای یکتا و اختصاص حاکمیت او و لزوم تسلیم در برابر امر او) بر می خوریم که گویا نظام جمهوری اسلامی بر پایه ی ایمان بر آن تدوین شده است، در اینجا نیز تعریفی که از خدای یکتا شده است، خدایی است حکومت کننده که می بایست در برابر او تسلیم مطلق بود و با این تعریف حاکمیت الله را در چند سطر بعد به چند شریک زمینی واگذار میکند. در حقیقت قانون گذار با قائل شدن انقیاد در برابر خدا، خواستار اطاعت محض از شرکای او روی زمین میشود، که در بند 5 همین اصل به صورت (امامت و رهبری مستمر و اساسی در تداوم انقلاب) و یا در ردیف 2 از ذیل بند 6 ماده 2 بصورت (اجتهاد مستمر فقهای جامع الشرایط) خود را نمایان می کند.

قانون گذار در حال انجام زیر ساختی است که اثرات آن در توجیه و تحکیم اصول بعدی و به منظور نقض حقوق انسانی دگراندیشان غیر دینی و دینی است و بدین ترتیب در پی کسب نوعی مشروعیت دائمی برای شرکای زمینی خداوند است و با اینکه در متن همین ماده از نفی سلطه گری و سلطه پذیری داد سخن میدهد معهداً ناگفته پیداست که سلطه گر کیست و سلطه پذیر چه کسی باید باشد و جایگاه شرکای زمینی خداوند به عنوان سلطه گر و مقام صاحبان سایر ادیان به عنوان سلطه پذیر پیشاپیش ترسیم شده و این عبارت بیش از یک ژست نمیتواند باشد.

اصل 3 قانون اساسی جمهوری اسلامی

در اصل سوم همانطور که لازم است قالبهایی که از پیش و بر اساس نفی آزادی فکر، وجدان و اندیشه های دینی و مذهبی دیگر طراحی شده، اندک اندک آماده تعبیه سایر قطعات میشود (بالا بردن سطح آگاهی های عمومی و رشد فضایل اخلاقی براساس ایمان و تقوا) آنها از آن نوعی که حکومت اسلامی در نظر دارد گام هایی است که علاوه بر پهنه اندیشه در گستره عمل نیز خود را نشان داده است، چرا که ارتقاء سطح آگاهی ها باید اسلامی بوده و در چهارچوب اندیشه فقهای جامع الشرایط باشد و براساس کتاب (قرآن) و سنت معصومین باشد و نمونه هایی از عملکرد به این ماده قانون اساسی را در این کتاب میتوانید به فراوانی به خوانید .

در نمونه های نوشته شده در کتاب ، گوشه ای از اطلاعاتیست که توانستیم جمعآوری نمائیم، عملکرد به این ماده قانونی سعی شده است به مسیرهایی که قانون اساسی و متولیان آن برای ارتقاء سطح آگاهی

عمومی بدان متوسل میشوند اشاره ای گذرا شود والا در سطح جهانی به نوشته یکی از روزنامه ها که در خارج از کشور چاپ میشود اولیای امور به کتاب پاپ بندیکت هم اجازه چاپ در ایران ندادند. مبدا که سطح آگاهی عمومی خدشه دار شود! در بند 6 ماده 3 ملاحظه میشود که (محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی) از اصول قانون اساسی است.

توجه به این ماده این تفکر را تقویت میکند که تدوین کنندگان قانون اساسی به شعارنویسی در قانون اساسی نیز توجه ای ویژه دارند، و الا چطور ممکن است در حالیکه عده ای (حداقل 10 درصد) از ملت ایران مسلمان شیعه نبوده و اصولا اعتقادی به مرجعت نداشته و یا غیر مسلمان بوده و یا اصلا دارای هیچگونه اندیشه مذهبی نمی باشند، زیر سیطره قوانین اسلام ولایتی باشند و در عین حال از نفی استبداد و انحصار طلبی سخن گفت.

(تأمین آزادی های سیاسی و اجتماعی) تبصره ای دیگر از اصل 3 قانون اساسی است.

این تبصره نیز از نیات اصلی تدوین کنندگان قانون اساسی با توجه به محدودیت های مجاز برای فعالیت های سیاسی، اجتماعی (مذهبی) سخن می گوید اگر مراسم مذهبی و نوشتارهای مختلف دینی و غیردینی و اصولا تولید فکری را نوعی فعالیت اجتماعی تلقی کنیم عبارت (حدود و قانون) مندرج در این تبصره با توجه به فقهی بودن آن، فعالان و دگراندیشان دینی را از دایره مجاز خود خارج نموده و همین حدود قانونی بر اساس تفکر ولایت فقیهی حدود انحصاری را بر آنان تحمیل میکند.

برای این مورد هم اطلاعات بسیاری را میتوان در کتاب دست یافت.

جایی دیگر از قانون اساسی میخوانیم (رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه در تمام زمینه های مادی و معنوی) از وظایف حکومت اسلامی است.

آیا تفاوت قائل شدن برای یک انسان مسیحی، زرتشتی، کلیمی، بهایی... که در بند قانون اساسی خود نمایی میکند اعمال تبعیض نیست؟ آیا محبوس کردن ارمنه ایران در قلعه ای بنام باشگاه آرات آیا نداشتن حتی یک مسجد برای عبادت اهل سنت در تهران چند میلیونی تبعیض نبوده و ایجاد امکانات عادلانه است؟

آیا مصادره مراکز عبادتی و اماکن مقدسه بهاییان رفع تبعیض از این گروه است؟

و یا باز هم باید چنین اندیشید که منظور قانونگذار رفع تبعیضات به روش ولایت فقیهی است؟

تقویت روح بررسی و تحقیق و ایجاد مراکز تحقیق فرهنگی و اسلامی وظیفه حکومت اسلامی در قانون اساسی است و در این حالی است که برای ترویج مراکز سایر ادیان و مذاهب سکوت شده و معلوم نیست از قلم افتادگان به عمد که جزیی از ملت ایران هستند چطور و کجا تحت چه شرایطی میتوانید تحت حمایت قانون اساسی همه گیر کشورشان به بررسی و تحقیق و ایجاد مراکز فرهنگی خود باشند.

اصل دوازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی

اصل 12 قانون اساسی به صورتی گویا و روشن از دین و مذهب رسمی کشور سخن میگوید و به غیر قابل تغییر بودن آن مهر تاکید میگوید. در واقع امواج اولیه که هنگام تصویب عبارت (جمهوری اسلامی) مورد اصرار و پافشاری بود، اندک اندک در ساحل قانون اساسی فرم انحصاری خود را نمایان میکند. این تصویر که به وضوح حدود و ثغور سایر باورمندان دینی و غیردینی را معین میکند، (در یک ژست ترقی خواهانه و در حد احوال شخیصه) برای صاحبان سایر اندیشه های دینی نیز حقی را قائل میشود و با تجزیه سایر باورمندان، آنان را از صافی مجاز و غیرمجاز میگذراند.

در این طبقه بندی طیف بزرگی مجازند و گروهی دیگر غیرمجاز بوده و اصولاً وجودشان انکار شده و یا با حاتم بخشی قانون اساسی به انسان های دست دوم تبدیل شده اند.

زرتشتیان، یهودیان و مسیحیان در این طبقه بندی گنجانده شده و بهاییان و ... با کینه توزی به عمد ندیده گرفته شده اند و این در حالی است که باورمندان غیردینی در پهنه قانون اساسی جایگاهی ندارند و معلوم نیست در شرایط لازم گروه های اخیر الذکر باید تابع کدام قانون باشند و در کجای این قانون اساسی به دنبال حقوق اساسی خود بگردند.

اصل سیزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی

در اصل سیزدهم، قانونگذار مجبور به اتخاذ ژستی است که به ناچار تن بدان میدهد. زیرا انکار زرتشتیان که صاحبان اولیه این مرز و بوم هستند که امکان ندارد و ندیده گرفتن مسیحیان و یهودیان نیز بر وجه جهانی لطمه خواهد زد و به صلاح قانونگذار نیست. به همین دلیل در حالی که آنان صورت قانونی میدهد که کلمه اقلیت را یدک بکشند.

اقلیتی که طبق اصل چهاردهم قانون اساسی، مسلمانان (پیروان ولایت فقیه) در یک خضوع مصنوعی و در یک سخی و بخشش با آنان باید (با اخلاق حسنه و قسط و عدل) رفتار کنند.

آشکار است که اینگونه نگرستن از بالا به اقلیت ها در نفس خود نوعی برتری را نهان دارد که هر لحظه به اکثریت این اجازه را می دهد که از حق خود علیه اقلیت استفاده کند و جالب اینکه در پایان اصل 14 ناگهان خطری که ممکن است از طرف این اقلیت ها ساطع شده و رویای قانونگذار را آشفته نماید، ظاهر شده و قانونگذار را مجبور به گنجاندن جمله ی (این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی توطئه و اقدام نکنند) می نماید در تبیین این عبارت دو منظر را باید لحاظ نمود:

اول اینکه این چگونه خطری است که فقط اقلیت های دینی و مذهبی در قالب توطئه ممکن است به آن متوسل شوند و اکثریت این کار را نمی کنند .

دوم با سو نیتی که از همان ابتدا در ذهن قانونگذار پروبال داشت، میتوان دریافت که این عبارت شمشیری در غلاف است که برای ذبح شرعی اقلیت ها هر لحظه و بهر بهانه میتواند از نیام کشیده شود. این اصل و چگونگی اجرای آن در عمل در نمونه های زیر بیشتر و بهتر خود را نمایان میکند. آنجا که مجریان قانون در یک رودر بایستی سیاسی در چنبره افکار خود اقدام به اجرای یک سلسله کشتار تحت عنوان قتل های زنجیره ای می کنند:

قتل ملا محمد ربیعی در کرمانشاه (اهل سنت)

قتل استاد فاروق فرساد (اهل سنت)

قتل دکتر عبدالعزیز مجد در زاهدان (اهل سنت)

قتل دکتر شیخ محمد ضیایی در بندرعباس (اهل سنت)

قتل شمس الدین کیانی طلبه 18 ساله در زاهدان (اهل سنت)

در حالیکه اقلیت سنی نزدیک ترین متحد جمهوری اسلامی در ایدئولوژی اش باید باشد، مشاهده میشود که نیات قانونگذار در گنجاندن عبارت توطئه در اصل 13 چون صاعقه بر زندگی اهل سنت میتازد و این شمشیر داموکلس طراحی شده در اصل 13 بر تارک در اویش گنابادی چنین کوفته میشود.

حدود صد نفر از عوامل حکومت بنام حزب الله به همراه مامورین امنیتی لباس شخصی با نیروهای گارد ضد شورش به فرماندهی سرهنگ سجادی با شلیک گاز اشک آور و گلوله های جنگی و قطع کامل برق منطقه و قطع تلفن های موبایل به در اویش نعمت الهی گنابادی در حسینیه شریعت قم حمله کردند و حدود 1000 نفر از در اویش را دستگیر کردند که میان آنان 250 زن و کودک نیز مشاهده میشود. همین روال در اجرای اصل 13 قانون اساسی در مورد بهاییان به شرح زیر عمل کرده است:

به گفته اسامه جهانگیری گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در امور ادیان به دستور علی خامنه ای طی بخشنامه ای به وزارت اطلاعات سپاه پاسداران و نیروهای انتظامی از آنها درخواست کرده تا به صورت محرمانه بهاییان را شناسایی کرده و اطلاعات مربوط به آنان را جمع آوری کنند. ده ها بهایی در ایران دستگیر شده اند تعدادی از آنان با قرار وثیقه آزاد شده اند ولی حداقل 9 نفرشان در زندان بسر می برند.

در مورد ادیان رسمی در ادامه این نوشتار در فصل های بعدی سخن خواهد رفت.

اصل 23 قانون اساسی تفتیش عقاید ممنوع بوده

و اما اگر طبق اصل 23 قانون اساسی تفتیش عقاید ممنوع بوده و هیچکس را نمیتوان به صرف داشتن عقیده ای مورد تعرض قرار دارد، پس چگونه است که در اصل 13، 14، 15 همین قانون، آشکارا به

دسته بندی های دینی و مذهبی متوسل شده اند و آیا همین مرز بندی ها به مجاز و غیر مجاز و خودی و غیر خودی تفتیش و تفکیک عقیده به منظور تعرض به اقلیت ها نیست؟

آیا در بطن اصول سه گانه فوق الذکر نوعی مؤاخذه ی از پیش تعیین شده نهفته نیست؟

آیا مؤاخذه و تفتیش عقیده نیست که باورمندان غیر مطرح در قانون اساسی به حاشیه رانده شده و یا اصولاً به حساب آورده نشده اند؟

تمامی این عبارات با اصل دوم از بخش دوم میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی در تقابل نیست که میگوید: دولتهای طرف این میثاق متعهد میشوند این میثاق را درباره کلیه افراد مقیم در قلمرو تابع حاکمیتشان بدون هیچگونه تمایزی از قبیل نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب و عقیده سیاسی... محترم شمرده و تضمین بکنند.

ولابد در اجرای همین احترام و تضمین است که در پهنه عمل مشاهده میکنیم جمعیت زرتشتیان ایران به دلیل فشارهای گوناگون به نصف تقلیل یافته و عطای حکومت اسلامی را با مهاجرت به سایر کشورها به لقای آن بخشیده اند.

اصل بیست و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی

در اصل 26 از آزادی احزاب و تشکل های دینی با پسوند (شناخته شده) سخن رفته است که باز هم منظور از شناخته شده تولید مرز به معنای مجاز و غیر مجاز و خودی و غیرخودی است.

تشکلی که طبق ماده 18 اعلامیه جهانی حقوق بشر هر کسی چه انفرادی و یا جمعی حق برخورداری از آن را دارد و احدی حق تجاوز به آن را ندارد. اصلی که تمامی جهانیان با اتفاق آن را در حوزه نظری پذیرفته و در حیظه عمل عموماً به آن اعلام پایبندی نموده اند. نکته ای دیگر که در قانون اساسی جمهوری اسلامی خود نمایی میکند این است که هرگاه صحبت از آزادی عقیده و اندیشه و باورهای دینی و غیردینی میشود قانونگذار در ادامه و توضیح به نوعی تهدید نیز متوسل میشود و با گذاشتن عباراتی چون (مگر اینکه) و (مشروط بر اینکه) سعی در تهدید و به حصار کشیدن و تحدید آن را دارد. در حقیقت هراس و بیم قانونگذار از طلوع و ابراز اندیشه و باورهای دینی و غیر دینی غیرخودی ها در تصویر کلی قانون اساسی حضور همیشگی دارد و یا به تعبیری دیگر قانونگذار خود نیز میداند که اگر این حصارها را نکشد و یا این محدودیت ها را قائل نشود باید آماده درگیر شدن با اندیشه های نو و تازه و غیر خودی باشد. (هرکس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست را برگزیند) این عبارت قسمتی از اصل 28 است.

همه میدانیم که یک زن در قوانین اسلامی حق قاضی شدن ندارد و یک مسیحی که ابداً حق دسترسی به این شغل را نخواهد داشت و یک زرتشتی هرگز نخواهد توانست که رییس جمهور این قانون اساسی

باشد و این در حالی است که بهاییان از شغل و مناصب حتی سطح پایین اجتماعی محرومند. این زیر مجموعه های ولایت فقیه در تناقض عریان با ماده 23 اعلامیه جهانی حقوق بشر و همین طور ماده 18 آن است. گذشته از آن همین اقلیت ها به اصطلاح به رسمیت شناخته شده در عرصه اجتماعی نیز با انواع محدودیت ها در زمینه کار و شغل مواجه اند. زیرا زیر مجموعه های قوانین مبتنی بر قانون اساسی که نشأت گرفته از فقه و حکومت فقهاست تا جزیی ترین موارد شغلی آنان اثر گذاشته و قوه مقننه را به اجبار و از روی عقیده، مستلزم به تصویب قوانینی میکند که در آن اقلیت مذکور از حدود خود خارج نشوند. فراموش نمی کنیم که در مغازه های سایر باورمندان دینی الصاق تابلویی با مضمون (اقلیت دینی) اجباریست که منظور از آن جداسازی مسلمانان از غیر مسلمانان هنگام خرید و فروش است تا مبدا عملی (حرام) نادانسته رخ دهد.

اصولا کسی که صاحب هیچ باور دینی و مذهبی نیست هنگام ورود به شغلی دولتی و یا کسب مجوز برای شغل خصوصی، خود را به چه عنوان دینی معرفی کند تا از سد و مانع گذر کرده و به شغلی که مایل بدان است دست یابد و این را در حالی شاهدیم که بند 2 ماده 21 اعلامیه جهانی حقوق بشر میگوید، هرکس حق دارد با تساوی شرایط به مشاغل عمومی کشور خود نایل آید.

آیا میتوان در فرم پرسشنامه کنکور دین و مذهب خود را بهایی یا بی دین نوشت و انتظار قبولی در آزمون مذکور را داشت؟

اصل سی ام قانون اساسی جمهوری اسلامی

اصل 30 قانون اساسی در مورد ادیان و مذاهب شناخته شده در این باب از فیلتری قطور بهره می جوید، چه رسد به گروه اول که از آن سخن گفته شد. ماده 26 اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده 18 آن در تقابلی آشکار با قانون اساسی است. قانونی که به مقتضای روح حاکم بر آن در نقض حقوق انسانها در همه زمینه ها از جمله آموزش است. استقرار نیروهای امور تربیتی در مدارس کشور در سطح راهنمایی و دبیرستان و کمیته های انضباطی در دانشگاه ها در زمینه عملی نمونه ای از درگیر بودن قانون و مجریان آن با جامعه است. درگیری و منازعه ای که حتی تعطیل کردن و بستن دانشگاهها برای چند سال هم نتوانست در تقلیل آن اثری بگذارد.

قانون اساسی در مواد بعدی خود سعی بر ترسیم شمایی کلی از نظام در قالب قوای قضایی، مقننه و مجریه دارد و قبل از ورود به آن در پی استقرار دیدگاه های ایدئولوژیک خود بر قوای سه گانه ای (چهار گانه) را دارد و پیش آهنگ این ورود اصل 56 است که از حق مسلم الهی انسان در اعمال حاکمیت بر سرنوشت خویش سخن میگوید و تاکید دارد که این حق الهی را هیچ کس حق ندارد از انسان سلب کند، اما هنوز ظنن این ماده از ذهن خواننده عبور نکرده در ماده بعدی یعنی اصل 57 هر

سه قوه حکومت اسلامی را به زیر یوغ ولایت فقیه و امام امت و از نوع (ولایت مطلقه) می برد. یک انسان غیر معتقد به اصول مذهب شیعه اعم از سنی، بهایی، مسیحی، زرتشتی و ... در سیطره و محاصره چنین قانونی نمی تواند از امنیت اجتماعی، روانی، دینی برخوردار باشد و در اصل وضع و تدوین چنین قانونی با اصل حق الهی انسان در انتخاب دین و مذهب خود در تضاد است. اگر یک ایرانی نخواهد برحسب اختیار خود در زیر سلطه ولایت فقیه زندگی کند، در کجای قوانین این کشور جای دارد و در سپر کدامین قانون دارای حقوق مساوی با دیگران خواهد بود تا دیگر آماج انواع توهین های لفظی نظیر (نا مسلمان) و انواع تهمت های عقیدتی نظیر (کافر) و انواع تهاجمات فیزیکی قرار نگرفته و حاصل کار فکری، بدنی و اموال و ناموسش در امان باشد.

عاملان اجرایی قوانینی که براساس اصول ولایت فقیه تنظیم شده است نوامیس کفار را حلال میدانند و یک کافر هیچ حقوقی ندارد و اگر کشته شود دیه ندارد و مهدورالدم است همانطور که حق شهادت در محاکم قضایی از او پذیرفته نیست.

حق داشتن حتی خانه بلندتر از یک مسلمان را در شرایط مساوی ندارد.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد قطعنامه ای پیشنهادی مرتبط با نقض حقوق بشر توسط حکومت ایران را به تصویب رساند.

در قسمتی از این قطعنامه چنین آمده است: به مسیحیان، یهودیان، مسلمانان سنی مذهب و بهاییان به عنوان گروههایی که به دلایل مذهبی مورد تبعیض قرار دارند اشاره شده و از دولت ایران خواسته تا به نقض حقوق بشر بر علیه اقلیت ها (در قانون و عمل) پایان دهد. اجساد شیخ حسن رستگار 80 ساله امام جماعت اهل سنت مسجد محمد رسول الله کرمانشاه و فرزندش محمد هاشم رستگار در حیاط مسجد پیدا شده که اثر ضربات چاقو و اسید بر روی اجساد مشاهده شده است.

قوه مقننه

در اصل 64 به قوه مقننه اعضای آن و تعدادی که به عنوان نمایندگان اقلیت های زرتشتی، کلیمیان و مسیحیان میتوانند در مجلس حضور داشته باشند اشاره شده است. مجلس شورای اسلامی برای نمایندگان اقلیت های دینی، محفلی فرمایشی است که برای خالی نبودن عریضه تعبیه شده است، از آن جهت فرمایشی است که نمایندگان اقلیت های دینی باید در آن به قوانینی واکنش نشان دهند که بر پایه اصول ولایت فقیه است و ربطی به نگرش آنها ندارد و حتی گاهی اوقات مستقیماً به زیان موکلانشان است و باز از این جهت فرمایشی است که رأی دادن و یا ندادنش با وجود فیلتری ضخیم همچون شورای نگهبان و... تاثیری نخواهد داشت و سوگندشان نیز به کتاب آسمانی خودشان آرایشی است کم

رنگ بر چهره بی رنگ رأی هایشان. چون در نظام ولایت فقیه محل تصمیم گیری جایی دگر است و این پرده نمایشی جهت مصارف داخلی اجرای روزانه خود را دارد زیرا اگر غیر از این بود نیازی به گنجاندن اصل 72 نمی رفت اصلی که در آن با عبارت (مجلس شورای اسلامی نمی تواند قوانینی وضع کند که با اصول و احکام مذهب رسمی کشور مغایرت داشته باشد) پای احکام مذهب شیعه اثنی عشری را علنا به میدان بکشد. احکامی که استوار بر نقل و قول و احادیث راست و دروغ افرادی نظیر مجلسی و... است.

احادیث و اخباری که تردد انسان مسیحی، زرتشتی و کلیمی در هوای بارانی را ممنوع می داند و ازدواج مسلمان را با مسیحی و کلیمی و زرتشتی به معنای ارتداد تلقی می نماید.

انحصارطلبی معلق با آرایشی کم رنگ و دموکرات مآبانه هم چون نقابی در تدوین قانون اساسی جلوه گر است ولی انحصار طلبان دینی ولایت فقیه به مقتضای نوع اندیشه شان تاب و تحمل هیچ قانونی را که کمترین نشان از ترقی خواهی و آزادی طلبی را داشته باشد را ندارند و از بیم رخنه این گونه قوانین به مرزبندی های متحجرانه شان در اصل 91 شورایی به نام شورای نگهبان را تعبیه کرده اند.

شورایی که چگونگی انتخاب و شرایط انتخاب اعضای آن حکایت از سیطره مطلق نگرش ولایت فقیهیی دارد تا جایی که حتی مجلس شورای اسلامی ساخته و پرداخته خود را نیز در اصل 93 بدون آن بی اعتبار می دانند. تشخیص عدم تغایر قوانین تصویب شده با احکام اسلام ولایت فقیهیی در اصل 96 به فیلتر بدون انعطاف شورای نگهبان سپرده شده است این ارگان با توجه به ترکیب اعضای آن مطلقا یک نهاد دینی است که وظیفه پاسداری از انحصارات قانونی را به عهده دارد و وقتی وظیفه اش را در چرخه حکومت می نگریم و جایگاهش را در نظارت بر به اصطلاح انتخابات مجلس خبرگان، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و حتی رفراندوم مورد توجه قرار می دهیم نقش آن در استیلا بر کلیه شئون زندگی ایرانیان بیشتر خودنمایی می کند نقشی که در واقع حق ملت ایران است تا با هر اندیشه ی دینی و غیردینی مسلمان، زرتشتی، مسیحی، کلیمی و بهائی در تعیین سرنوشت خود باید بازی کند. حقی که از آنان سلب شده و در یک فریب تاریخی به دستان روحانیون هوادار ولایت فقیه سپرده شده است. از این گونه ارگانها یکی هم خبرگان رهبری است که اصل 107 به نرمی از فراز آن پرواز کرده است و جالب آن که انتخاب اعضای آن در اولین دوره به فقهای شورای نگهبان سپرده شده یعنی برای انتخاب رهبر هم اهرم پر فشار شورای نگهبان از طریق بازوی مذهبی متحجر خود یعنی 6 نفر فقیه شورای نگهبان اعضای خبرگان، رهبری را انتخاب می کنند که آنان نیز خود رهبر (رهبر مادام العمر) را انتخاب خواهند کرد، استیلائی تفکر ولایت فقیهیی در این دایره بسته به چرخشی دائمی مشغول است و به طور دائم یکدیگر را انتخاب می کنند و حقوق مسلم سایر اندیشه ها به هیچ گرفته شده است

و اصل 109 شرایط رهبر را رقم می زند رهبری شیعه که حدود نیمی از ملت غیر شیعه ایران در انتخاب آن اصولاً جایی ندارند.

نه حق انتخاب کردن دارند و نه حق انتخاب شدن

اوج استبداد دینی در اصل 110 در فرم قانونی نهایتاً نمایان می شود (رهبر) فردی با اختیارات وسیع و مطلق و عنان گسیخته، میوه ای که با کلمه اجباری (اسلامی) در زمین مصنوعی جمهوریت کاشته شده بود، با دست فقهای شورای نگهبان و روحانیون خبرگان رهبری و از چشمه احکام ولایت فقیه آبیاری شده و شاخ و برگ و وحشتناک و بی ثمر چون مجلس نمایشی پیدا کرده و میوه ای چنین تلخ به بار آورده است.

اصل یکصد و دهم قانون اساسی جمهوری اسلامی

در اصل 110 نزدیک به یک صفحه از اختیارات رهبری سخن رفته است در حالی که از آزادی های مسلم عمومی ملت ایران و به خصوص از آزادی های مربوط به اقلیت های دینی فقط یک سطر آن هم با پسوند به شرط این که ... یاد شده است. در حالی که تضمین آزادی های اقلیت های مختلف ضامن بقا و یکپارچگی ملی است و با توجه به تنوع پیروان ادیان مختلف ایجاد امنیت برای سایر باورمندان دینی باید از دغدغه های قانون گذار باشد، دریغ است که انحصارخواهان هیچگاه در اندیشه آزادی و آزادیخواهی نیستند.

اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی

در اصل 111 از بر کناری ولی فقیه مجدداً به همان دایره بسته رجوع می کنند و نقش آحاد ملت را ندیده می گیرند در تمامی این جست و خیزهای موزیانه تمامی تمهیدات بر آن است که باورمندان غیر خودی امکان ظهور نیابند.

اصل یکصد و دوازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی

اصل 112 با ایجاد یک صافی دیگر در اندیشه تضمین امنیت نظام ولایت فقیه است مجمع تشخیص مصلحت نظام در واقع ارگانی است که برای حل اختلاف از برداشتهای مختلف از زیر مجموعه های قانون و احکام شیعه ولایت فقیهی شکل می گیرد در این مجمع نیز از باورمندان دیگر مذاهب و ادیان خبری نیست که هیچ، قانون گذار در کمال صراحت تاکید دارد که مجمع مذکور همواره باید اکثریت را در فقهایش حفظ کند و به عبارتی دیگر همان تفکر جزمی که در تمام بدنه قانون اساسی بنیان گذاشته

شد و در این مجمع و در اصل 112 آن هم به طرد باورمندان غیر شیعه و کوبیدن میخ انحصار مشغول است. هر چند انتصاب اقلیت های دینی و مذهبی در سطوح دولتی و در پستهای نیمه کلیدی در یک قانون نانوشته ممنوع است و حتی یک پست دولتی در اختیار اینان نیست ولی واقعا چرا باید از میان ملت ایران فردی کلیمی، زرتشتی، مسیحی و بهائی در صورت داشتن لیاقت و توانایی و حسن سابقه و سایر شرایط عمومی نتواند رئیس جمهور باشد.

اصل یکصد و پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی

اصل 115 باز هم به تفکر انحصارگرایی قانون گذار تکیه کرده و خیل عظیمی از مردم ایران (مسلمانان سنی) که باورمند به مذهب رسمی کشور نیستند را کنار می زند تا اشتهای سیری ناپذیر قانون گذار را در این میدان نیز سیراب کند و حتی به این هم نیز اکتفا نکرده و برای این که مبدا از سرند و فیلتر نظام غریبه ای گذر کند، مجددا شورای نگهبان کذایی در اصل 118 چماق به دست آماده به خدمت است، تا جایی که سوگندنامه ی پر از تعهد و سرسپردگی رئیس جمهور به پیامبر اسلام و ائمه اطهار نیز نمی تواند جلودار آن بوده و آن را قانع کند و در حقیقت اصل 121 فقط نمایشی جلوه می کند برای انجام یک رسم معمول در جهان امروزه. چنانچه تجربه گذشته در باب انتخاب رئیس جمهور و نحوه انجام وظیفه او در طول سالهای گذشته نشان داده است که این عنوان رسمی (بالاترین مقام قوه مجریه) نیز مستمسکی بیش نیست که برای گرفتن ژست مردم سالاری در اختیار تندروان حاکمیت قرار گرفته است و گر نه اقلیت های دینی و مذهبی نیز همانند سایر اقشار به همین حداقل نیز رضایت داده بودند و امید «واهی» داشتند که با این حداقل یکی از سنگرها را برای رسیدن به دموکراسی در اختیار داشته باشند، امید و باوری که در جریان انتخابات خامنه ای، بنی صدر، و خاتمی به یاس کامل نشست و نهایتا معلوم شد که رئیس جمهور بیشتر از یک تدارکاتچی نمی تواند باشد و خلق و خوی نظام با توجه به مبانی اندیشه ی قانون گذار آن همان است که در جای جای قانون اساسی رخ می نماید و غیر خودی را به هیچ وجه روی نمی تابد و این است حال و روز قوه مجریه با چندین ده وزارتخانه و دستگاههای عریض و طویل که تبدیل است به ماشین تدارکات جهت رسیدن به اهداف استبداد دینی ولایت فقیه.

قوه قضائیه

تقسیم غنائم در پستهای کلیدی نظام و حاتم بخشی آن بین فقها و مجتهدین ریز و درشت در کلیت قانون اساسی بی پروا در حال انجام است و سنگرها و خاک ریزه های ملت ایران یکی پس از دیگری در

اختیار سرسپردگان قرار می‌گیرد، جریانی که انتصاب یک نفر مجتهد عادل و آگاه به مدت 5 سال در سمت رئیس قوه قضائیه و باز هم به انتخاب ولی فقیه از آن جمله است.

اصل یکصد و پنجاه و شش و هفت قانون اساسی جمهوری اسلامی

اصول 156 و 157 ضمن تاکید بر این موضوع اندازه و مقدار احیای حقوق عامه و گسترش عدل را با آزادیهای مشروع محدود و مشخص می‌کند، آزادی‌هایی که بر اساس اعلامیه جهانی حقوق بشر به طور عام و ماده 18 آن به طور خاص جزء لاینفک حقوق هر انسانی است که پا بر عرصه کره خاکی می‌گذارد. به کار بردن کلمه مشروع در بیان آزادی‌های ایرانیان به مجتهد عادل منتخب ولی فقیه سپرده شده است که مشارالیه نیز با در نظر گرفتن اصل 167 قانون اساسی می‌بایست با تکیه بر منابع معتبر اسلامی (الزاما شیعی) و با فتاوی معتبر به آزادی‌های سایر باورمندان دینی مشروعیت ببخشد، قانون‌گذار در این اصل جواز دفن آزادی‌های ملت ایران از جمله باورمندان غیر شیعی را به مهر قوه قضائیه مهور می‌کند و دست این قوه را جهت سرکوب همه جانبه با گشاده دستی باز می‌گذارد. شورای اتحادیه اروپا در بلژیک با صدور اعلامیه از نقض حقوق بشر در ایران عمیقا ابراز نگرانی کرد. در این اطلاعیه از افزایش تعداد اعدام‌ها، بازداشت‌های خودسرانه، محدودیت آزادی‌ها در بیان مذاهب به ویژه در قبال جامعه صوفی‌ها و بهایی‌ها و همچنین ایجاد ارباب و در دسر برای مدافعان حقوق بشر و به طور کل گروه‌های اقلیت خبر داده است.

« احمد قابل » پژوهشگر و محقق دینی به علت انتشار دو نامه خطاب به علی خامنه‌ای و محمد خاتمی در شعبه 4 دادگاه ویژه روحانیت مشهد مورد بازجویی قرار گرفت. وی توسط دادگاه ویژه روحانیت در سال 76 به مدت 40 روز و در سال 80 به مدت 125 روز در سلول انفرادی بسربرده است.

محدوده‌ای که چماق قوه قضائیه بدون توجه به اعتراضات جهانی به کار خود مشغول بوده و شامل جزئی‌ترین حرکات است و گرنه تشکیلات قانونی قوه قضائیه «زهراکاظمی» را به راحتی به قتل می‌رساند و جوابگوی هیچ کس هم نیست و با تکیه بر قوانین و احکام ولایت فقیه‌ی شهادت غیر مسلمان را در دادگاه نمی‌پذیرد و «کشیش پورمند» را به جرم تبلیغ مسیحیت سالها زیر شکنجه در زندان حبس می‌کند و آنجا هم که محلی قانونی را برای نابودی و به غل و زنجیر کشیدن اقلیت‌های دینی نمی‌یابد به مدد ارگانهای امنیتی و مخفی و علنی خود دیگر سازمانهای موازی سر به نیست می‌کند.

آنچه بر سر کشیش هوسپیان مهر، کشیش میکائیلیان، کشیش مهدی دیباج، کشیش محمد باقر یوسفی و حسین شاه جمالی و دهها بهائی آمد نمونه‌هایی از این دست می‌باشد.

از جمله موادی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی و در محدوده قدرت قوه قضائیه تعریف شده است

اصل سی و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی

یکی هم اصل 37 آن است که در آن اصل بربرائت است.

خوش باوری است که اتهامی به این بزرگی را تحت عنوان مرتد، کافر و مشرک بر پیشانی مسیحی، کلیمی، زرتشتی، بهائی، ندیده گرفته و به صداقت قانون گذار در برائت همگان در مقابل قوانین و احکام فقهی باور داشته باشیم.

زیرا زمانی که اساس تدوین قوانین مدنی بر کتب فقهی نظیر (حلیه المتقین) و افکار علمای مذهب شیعه استوار باشد، ترحات آن برای غیر شیعه همان حاصلی را خواهد داد که شاگردان مکتبش در مثله کردن افرادی نظیر کشیش قربان توری بر روی میز گذاشتند.

اصل سی و هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی

اصل 38 نیز در بیان محدودیت بازوی اجرائی قوه قضائیه تحت عنوان (هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است) اقدام نموده است. اقدامی که در اساس با مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر و اصول کنوانسیون منع شکنجه همخوانی کامل دارد. اما دریغ که این نیز در قانون اساسی بیش از یک شعار بی محتوا نیست، قوه قضائیه و بازوی اجرائی آن اصل وجودیشان بر کتب فقهی شیعه و قانون جزائی آن سوار است. قوانینی که در آن بریدن دست و کور کردن چشم و سنگسار زنان و کافر و مرتد دانستن غیر مسلمانان از پایه های آن است و به همین دلیل نیز عمده فشار بردگراندیشان دینی از سوی همین قوه خودنمایی می کند، صرف نظر از آنچه در زندانهای حکومت اسلامی بر باور مندان غیر مسلمان نظیر ذبیح اله مهرامی گذشت و یا بر کشیش برومند می گذرد در بیرون از بازداشتگاه های حکومت نیز قوه قضائیه با کمترین احساس خطر به احکام اولیه و ثانویه متوسل شده انواع شکنجه های روحی و روانی را بر باورمندان غیر مسلمان اعمال می نماید و آنچه بر درویش گنابادی در قم گذشت نمونه ایست تازه و به دلیل همین جایگاه ویژه قوه قضائیه در کل نظام است که همواره در رأس آن از منفورترین چهره ها استفاده می شود تا کمترین منفذ برای تنفس آزادانه ملت ایران در عام و دگراندیشان دینی به طور خاص باقی نماند. رعایت اصل 38 توسط قوه قضائیه به زنان نیز ترحمی ندارد و از قضا این تنها موردی است که از تبعیض جنسی در آن خبری نیست. کارگزاران اصل 38 صرف نظر از زمینه های اختلاف با دگر اندیشان دینی مذهبی و سیاسی حتی در سطح زندگی عادی مردم نیز حضور داشته و به انجام وظایف خطیرشان مشغولند.

بارها حکم شلاق زن و مرد به علت شرکت در جشن های شبانه در ایران به اجرا در آمده. و خالی از لطف نیست که در رد شکنجه و رعایت حقوق بشر به این اظهار نظر نیز نگاهی داشته باشیم.

آیت اله حسینعلی منتظری طی مصاحبه ای با هفته نامه نیوزویک گفت : ادعای رعایت حقوق بشر در ایران به یک طنز تبدیل شده و چون زمانی که در این مملکت حقوق من که از بنیانگذاران این نظام بوده ام رعایت نمی شود چگونه می توان به رعایت حقوق دیگر شهروندان امید داشت.

اصل یکصد و هفتاد و پنج قانون اساسی جمهوری اسلامی

یکی از آخرین خاکریزها و شاید هم مهمترین آنان امکانات رسانه ای از قبیل رادیو و تلویزیون و مطبوعات است که در اینجا هم طبق اصل 175 دست توانای قانونگذار به مدد ولایت فقیه آمده است و انتصاب رئیس رادیو و تلویزیون را به ایشان از کیسه خلیفه هبه کرده است تا بدین ترتیب شکاری های ولایت فقیه با ساز و برگ کامل در بمباران تبلیغاتی کم وسیله نباشند در عمل نیز مشاهده می شود که تقویت بازوی تبلیغاتی نظام ولایت فقیه با هر هزینه ای و هر چه قدر هم که کلان باشد انجام شدنی است و تخریب افکار افراد، توهین به تمام باورهای دینی و مذهبی غیر خودی و فشردن حنجره های ناساز نیز بر اساس اصل 175 و در عبارت (در صدا و سیمای جمهوری اسلامی آزادی بیان و نشر افکار با رعایت موازین اسلامی باید تامین گردد) با قید موازین اسلامی جلوه گر است. در واقع این اصل آزادی بیان و نشر افکار را برای خود و خودی ها تضمین می کند و آنجا که پای دیگر باورمندان به میان بیاید با چوب، موازین اسلامی عرصه را تنگ یا به طور کل مسدود می کند.

قانون گذاران در حقیقت می دانستند که منظور از عبارت موازین و قوانین اسلامی چیست و شوربائی که در حال پخت و پز آن هستند دارای چه طعم و مزه ای خواهد بود و این سرم سمی در طول عمل خود تدریجا و به لطائف الحیل به شاهرگ ملت ایران تزریق شده و به شستشوی مغزی همگان کمر همت بسته. دستگاه عریض و طویلی که تا توانست در کوبیدن چهره سایر ادیان و مذاهب و مسخ آنها فرو نگذاشت و در ترویج اوهام و خرافات و خواب کردن و خام کردن ملت از امکانات کلیه حوزه های نظری و هنری خود استفاده برد. در حال حاضر نیز به مدد یارگیری خود در پهنه ماهواره ها آنچه در توان دارد در تحکیم استبداد ولایت فقیه و ترویج تفرقه بین سنی و شیعه، شیعه و مسیحی و یهودی دریغ نمی ورزد. این رسانه در حالی به یکه تاز میدان تبدیل شده است که هم قسمتی از دستگاه امنیتی و اطلاعاتی است و هم با انسداد کامل مجاری تنفسی رسانه های دیگر نظیر روزنامه، کتابها، فیلم ها، وبلاگ ها و ... انحصار را در تسلط ولایت فقیه قرار داده است.

یعنی هیچ کس در هیچ زمینه ای مگر با اجازه و سرسپردگی، حق انتشار افکار خود را ندارد و در این میان صدا و سیمای ولایت فقیه طبق موازین و احکام اسلامی یکه تازی می کند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی از یک طرف توسط افرادی تدوین و تصویب شد که دارای تفکرات بسته ولایتی بودند از طرف دیگر نیز جباریت موجود در آن به دلسوزی های دور اندیشان واقعی نمی

نهاد لذا برای تثبیت پایه های قدرت باید با وضعیت جدید به فرمی تازه در آید، فرمی که اصل آن را خدشه دار نکرده در عین حال مانع از ریزش پایه های سست آن شود و به همین لحاظ اصل 177 تعبیه و پیش بینی شد که با توجه به ترکیب اعضای بازنگران قانون اساسی آخرین معبر را نیز باید مسدود شده تلقی نمود.

نهایتاً این که اینگونه بررسی موادی از قانون اساسی که در تعارض با ماده 18 اعلامیه حقوق بشر است آشکارا ناکافی است زیرا همانطور که در مقدمه نیز نوشته شد قانون گذار در همان ابتدا با گذاردن کلمه (اسلامی) در پسوند جمهوریت خود به خود اقدام به نقض ماده 18 اعلامیه جهانی حقوق بشر کرده است و آنچه در پی تفسیر و تدوین مذکور آمده ماحصل باری است که همان یک کلمه با تفسیر ولایتی در خود حمل می کرد کما اینکه در بدنه این قانون ملاحظه می کنیم در قلعه ای که قانون اساسی دارد یعنی ولایت فقیه، شورای نگهبان، مجلس خبرگان، شورای مصلحت نظام در حقیقت دیوارهای استبداد دینی و انحصار طلبی مذهبی بالا آمده و از دروازه سرخ و خونین این قلعه بر اساس قوانین و موازین اسلامی کسی را یارای خروج نیست و در این میان سایر دستگاه ها و ارگان ها نظیر قضائیه، مجریه و مقننه در حقیقت ابزار دست چندی هستند که در خدمت هدف فوق طراحی شده اند و باید در اختیار ولی فقیه و تفکر مذهبی ولایتی باشند. زیر مجموعه های اخیر الذکر وسایل تبلیغاتی نظام جهت تظاهر به دموکراسی می باشند. زیرا در جهان کنونی و در سرزمینی چون ایران آویختن ملتی به صلابه استبداد دینی دشوار است و برای آن باید نقابی خوش آب و رنگ تراشید، تصویری که در میان خوش باوران وطنی و منطقه ای نیز هوادارانی بیابد زیرا بمباران تبلیغی بی وقفه در حال انجام است غافل از آنکه نظام ولایت فقهی با تدوین این قانون اساسی در واقع ملت ایران را سرگرم اموری دست چندی کرده و خود در سرچشمه با شمشیری آخته به کمین تمامی باورهای غیر خودی اعم از دینی و غیردینی نشسته است.

نتیجه اینکه :

1. این قانون اساسی مخلوطی ناسازگار از قوانین و احکام اسلامی شیعه است که گاهی اوقات با رنگ و لعاب قوانین مترقی جهانی رنگ آمیزی شده و به دلیل ناسازگاری که در بطن خود دارد، این دو به طور دائم در حال دفع یکدیگرند.
2. عمده ترین وجه این قانون اساسی، شعارنویسی و اتخاذ ژست های آزادیخواهانه است که قانون گذار به دلیل نوع تفکر جزمی و انحصارطلبانه خود سعی در تحمیل این موضوع دارد، در حالیکه در هر ماده از آن این قصد و نیت به آخر نرسیده سترون می شود.

3. همان طور که به تفصیل سخن رفت این قانون اساسی در اکثر موارد با اعلامیه جهانی حقوق بشر بطور عام و با ماده 18 آن بطور خاص منافات داشته و نمیتواند حتی در حیطه نظری میثاقی ملی باشد.

4. در عمل نیز به دلیل تعداد مراکز شکل گیری و شکل دهی تفکر فقهی و برداشتهای گوناگون و اجرای مختلف نه در تدوین و نه در عمل به هیچ الگوی واحدی نرسیده و این ارکستر کماکان به نواختن همان سمفونی گوش خراش مشغول است و در این غوغای نابسامان نه نت ها موزون است و نه نوازندگان حداقل به نت نوشته ها پای بند، و چنین است که هر امیدی با این قانون اساسی و این مجریان به یاس کامل بدل شده و در نهایت از کوزه همان برون تراویده که در اوست.

در اینجا از زحمات همکار عزیزمان آقای ایساک مسیحی برای تنظیم مقدمه و سایر همکاران فعالان در این کمیته، خانمها مهسا سلطانی، ستاره سجادی و آقایان محمدرضا فرشادفر، عارف خانی و آرش صفائی برای جمعآوری مطالب و تنظیم کتاب قدردانی میشود.

حجت ترابی

آگوست 2012